



۲۰۱۷/۰۱/۲۰



سیدهاشم سدید

دلیل این تغییر چیست؟

در دورانی که جهان غرب در آتش کینه و دشمنی و خشونت و جهالت می سوخت، فقر و استبداد بیداد می کرد، هزاران انسان فجیع و دور از باور و بدون نمونه خانمانسوز خورد و بزرگ سراسر و کوتاه فکری کلیسای خرد گریز در به اوج خود رسیده بود، جهان اسلام، پیامبر پدید آمد و نزاع های خونباری تسامح و نرم خوئی و اعتدال و می شد، بسر می برد و با شوق و مدنیت مصروف بود و توجه بیشتر به و کشت و کشتار.



به نام ساحر و افسونگر به انواع بسیار قبلی کشته می شدند، جنگ های شمال قاره اروپا را در خود پیچیده بود مورد انسان و جهان و زمین و آسمان بعد از اختلافاتی که بر سر جانشینی بعد از آن، در نهایت میانه روی و دگرپذیری، نسبت به آنچه در اروپا دیده علاقه وافر به اندوختن علم و گسترش آبادانی و صلح داشت تا جنگ و ویرانی

طبیعیست که این نرم خوئی و تحمل پذیری برخاسته از آیه ها و سوره های متعدد و یک سلسله عناصر فرهنگی دیگر که در اسلام و قرآن نهفته است و مسلمانان را به ملایمت و همزیستی با مسلمان و غیر مسلمان تشویق می کند، نشأت می گرفت، اما داد و ستد گسترده ای که دانشمندان خردگرای جهان اسلام با تمدن های یونانی و روم و هند و چین و غیره داشتند، از آنجائی که دین اسلام بر تعلیم و تعلم و تربیت و دانش و عقلانیت تأکید خاص داشت، نه تنها در تطهیر اخلاق مسلمانان، که در ارتقای قابلیت بردباری و شکیبائی، همچنین در امر گسترش مدنیت و علوم و اکتشافات و اختراعات و ابتکارات و در توسعه فکری و به تبع آن در تعامل گرائی مسلمانان آن دوره با پیروان سائر ادیان در بسا کشورهای اسلامی، از جمله در بغداد و دمشق و مصر و اندلس و فلسطین، مخصوصاً در دوران طلایی اسلام - قرن هشتم تا قرن سیزدهم میلادی، دست مایه های شایان ذکر و بزرگی شدند.

ظهور ستاره شناسان، محققین، صنعت کاران، جغرافیادانان، شاعران، هنرمندان، اطباء، دریانوردان، ریاضی دانان، مترجمین، فیلسوفان و دانشمندان معروف و مشهوری مانند ابن رشد، ابن میمون، فارابی، ابوعلی ابن سینا، بنی تمیم، زکریای رازی، مسیحی جرجانی، امام محمد غزالی، ابن طفیل، ابو حامد غزالی، ابو یوسف کندی، ابو ریحان بیرونی، ابن نفیس، موسی خوارزمی، طبری، مقدسی و صد ها اندیشمند دیگر، در زمانی که اروپا در تاریک ترین قرون حیات بعد از میلاد مسیح می زیست، نشان از بالندگی معنوی و ملاطفت و حسن خلق مسلمانان داشت.

ابن میمون، خاخام، ستاره شناس، طبیب، فیلسوف و ریاضی دان با ذهن جوشانش یهودی بود، که در پناه مسلمانان آزاد اندیش اندلس آن زمان - اسپانیای امروزی - همزمان با همتای مسلمان خویش، ابن رشد، که نه سال از او کوچکتر بود، به آرامی و

با احترام کامل زندگی می‌کرد. گفته می‌شود که ابن میمون زمانی که از اسپانیا به مصر رفت طبیب مخصوص سلطان صلاح الدین ایوبی، فاتح جنگ‌های صلیبی، نیز بوده است. یا شموئیل هاناگید، خاخام، شاعر، سخنور و فیلسوف یهودی که وزیر دو پادشاه مسلمان در اسپانیا بود.

ارشاد مانجی، نویسنده کتاب "گرفتاری اسلام"، با آن که از مسلمانان کمی دلخور است، در این کتاب نوشته می‌کند: «چرا به همینجا بسنده کنیم؟ ابن رشد بیش از هر اروپائی مسلمان یا نامسلمان دیگری در آن زمان، از برابری زن و مرد دفاع می‌کرد. نظرش این بود که توانایی زنان شناخته نشده، چرا که "آنها همیشه به بچه آوردن، بچه بزرگ کردن و بچه شیر دادن گماشته شده‌اند." پیشگویانه به نخبه‌پانان تمدن هشدار می‌داد که "رفتار با زنان به مثابه باری بر دوش مردان، یکی از دلایل فقر است." یکی از گفته‌های مشهور ابن فیلسوف نامدار جهان اسلام این بود که هیچ حکمی در دین نیست که بگوید همه این عبارت‌ها را - منظور احکام دینی ست - باید به معنی تحت‌اللفظی شان تفسیر کرد.

از کل این گفته‌ها برداشت من اینست که در آن دوران خشکه مقسی‌های امروزی وجود نداشت و مسلمانان از مباحثه و گفت‌و شنود در موارد گوناگون، از ستاره‌شناسی گرفته تا الهیات و حقوق و فلسفه و... پشتیبانی می‌کردند و گرفتاری‌های امروز ما را نداشتند؛ همچنان از خشونت‌های امروزی چیزی دیده نمی‌شد.

بر اساس برخی از نوشته‌ها اولین پوهنتون جهان اسلام که در مراکش ساخته شده بود، دو صد سال قبل از ساخته شدن اولین پوهنتون در اروپا بود.

خانم ارشاد مانجی در جای دیگر از کتاب یاده شده اش زیر عنوان فرعی "چه هنگام از فکر کردن دست کشیدیم" نوشته می‌کند: «در فاصله سال‌های ۷۵۰ و ۱۲۵۰ میلادی، روحیه پرسشگری، به دوران طلایی اسلام جان بخشید. در عراق، که قلب امپراتوری اسلام بود، مسیحیان با همکاری مسلمانان، گرم ترجمه و احیای فلسفه یونان بودند. در اسپانیا که مرز باختری قلمرو اسلام شمرده می‌شد، مسلمان‌ها با یهودیان در شرایطی همزیستی می‌کردند که یک تاریخ دان دانشگاه ییل آن را "فرهنگ مدارا" خوانده است. همه این جوامع در مجموع، پیش‌برده‌ای بودند بر روند جهانی شدن - یعنی ارتباط متقابل تکنولوژی، پول و آدمیان. مسلمانان گرم تجارتي گسترده با نامسلمان‌ها بودند، و نظامی را پایه‌گذاری کردند که در آن، چکی که در مراکش صادر می‌شد، در سوریه قابل نقد بود. رفت و آمد‌های تجاری به شکوفایی مبادلات فکری نیز انجامید. بگذارید نمونه‌هایی از خدمات اسلام به فرهنگ غربی را نام ببرم. گیتار. شربت سینه. دانشگاه جیر. قهوه مکا و...»

و از قول کسی به نام محمود ایوب از پوهنتون تمپل اضافه می‌کند: «در بغداد بود که مامون، خلیفه‌ای که در قرن نهم میلادی حکومت می‌کرد، جایی را به نام "خانه خرد" برپا کرد، نخستین مؤسسه آموزش عالی در جهان اسلام و در غرب. اما کوردیا - قرطبه - که نمی‌خواست از گردونه رقابت فکری بیرون بیفتد، هفتاد کتابخانه تأسیس کرد...»

پوهنتون الازهر در مصر، بر اساس بعضی روایت‌ها دومین پوهنتون جهان، و نظامیه‌ها، مراکز تعلیمی عالی که در شهرهای دمشق و بصره و هرات و نیشاپور و... در دوران خواجه نظام الملک طوسی، وزیر دو تن از پادشاهان دوران سلجوقیان ساخته شد؛ همه در قرن یازدهم و در دوران طلایی اسلام تأسیس گردیدند.

طاهریان و صفاریان و سامانیان و مغولان هند و نوادگان تیمور در هرات و برخی از شاهان و امرای دیگر نیز مردمانی بودند که با فراغت از تعصب و دوری از سخت‌گیری به بسط و گسترش علوم و حمایت از علماء اهتمام ورزیدند و دربار‌های شان از افراد مختلف با اعتقادات مذهبی - دینی - فلسفی - فکری، و از ادباء و شعرای گوناگون مملو بود.

شکی نیست که گهگاه خشونت‌هایی در این یا در آن گوشه جهان اسلام طی پنجم صد سال طلایی اسلام و بعد از آن به مشاهده می‌رسید، اما مطمئناً آن همه خشونت‌ها و نابردباری‌ها را به هیچوجه نمی‌توان با نابردباری‌ها و خشونت‌های امروزه‌ای که به دست یک تعداد از مسلمانان به نام اسلام و کافه مسلمانان نسبت به دیگران روا داشته می‌شود، چه در برابر مسلمانان و چه در برابر نامسلمانان، قابل مقایسه دانست. در آن دوره مدرسه و مسجد می‌ساختند و دانشمند و معلم را قدر می‌کردند، امروز نه تنها مدرسه و مسجد را می‌سوزانند، که دانشمند و معلم را نیز می‌کشند، در آن زمان یهود و مسیحی و سکھ و هندو در بلند

ترین مقام ها گماشته می شدند و کار می کردند، امروز حتی یک هندو هم در کشور مثل افغانستان در پارلمان کشور تحمل نمی شود و...

دلیل این تغییر در چیست؟ چرا مسلمانان از آن بلندی های پر افتخار تساهل و همزیستی و علم پروری و رفتن به سوی مدنیت به پائین لغزیدند و امروز در هر کوی و برزن به نام تروریست و آدم کش و بی خبر از مدنیت و دشمن صلح و طالب جنگ شناخته می شوند؟

مراد از این نوشته همین است که نظریات خوانندگان گرانمایه را پیرامون دلیل این نزول بدانم. غیر از این کدام نظر خاصی وجود ندارد.

پرواضح است که خوانندگان بخش اول این نوشته برای ضعف امروزه مسلمانان به مقایسه پنج قرنی که عصر طلایی اسلام خوانده می شد، دلائل مختلفی را، اگر نه در هیئت مقاله و رساله و کتاب، در گفت و شنود با دوستان یا با خود بر خواهند شمرد که هر دلیلی از جهتی و به نسبتی مقرون به حقیقت خواهد بود.

یکی از دوستان، مانند بسیاری از مسلمانان دست و اهداف بیگانه ها را در این کار مؤثر می داند که از واقعیت به دور نیست، اما این دوست و دوستانی که مانند وی فکر می کنند باید از این نکته غافل نباشند که تا وضعی در کار نباشد، ضعیف در برابر قوی به زانو در نمی آید؛ تا آرزوی طمع بر کسی غلبه نکند، توانمندی پرخور و پرخواهی نمی تواند از وی سواستفاده کند؛ تا کسی حاضر نشود خود را در مقابل پول بفروشد، کسی نمی تواند قادر به خریدن وی شود؛ و بالاخره این که تا انسان از نعمت عقل بی بهره نشود، کسی او را نمی تواند بفریبد و به بی راهه ها بکشاند.

اروپا که در آن دوره در چنگال قوی کلیسای خود رأی و مستبد که از تعقل گرایی دینی و غیر دینی کاملاً نشانی در آن دیده نمی شد، به همان صورت در پنجه آهنین و پرزور حاکمیت های خورد و بزرگ مطلق العنان و سفاک و شریر در عقب ماندگی و فقر و فلاکت به سر میبرد، امروز از هر جهتی بر جوامع اسلامی پیشی گرفته و در رفاه و نیرومندی زندگی می کند. آیا اروپا در آن زمان هم، مانند امروز پول و ثروت و قوت و جلال و جبروت داشت؟ حشمت و بزرگی و شوکت کدام یک بیشتر بود؟ کدام یک عقلانی تر فکر می کرد؟ در پایان جنگ های صلیبی کدام یک به پیروزی رسید؟ مسلمانان یا عیسویانی که از سرتاسر اروپا برای مغلوب کردن و منکوب ساختن مسلمانان جمع شده بودند؟ آیا اروپائیان در آن زمان قدرت امروزی را داشتند که مسلمانان را بخرند یا در خدمت خود قرار دهند و یا مسحور و آلت دست خود سازند و...؟ مسیب این تغییر، تغییری که اروپای ضعیف و نامتمدن بالا رفت و مسلمانان قوی و مترقی و بافرهنگ و متمدن پائین آمدند اروپائیان نیستند، خود مسلمانان هستند - همانطور که آقای کلیوال هم یاد کرده اند. دوستان ما شرایط امروز را می بینند، درحالی که ریشه همه بدبختی های امروزی مسلمانان جای دیگری است: در سستی و غفلت و تعلل و تنبلی مسلمانان، در دست کشیدن مسلمانان از اندیشیدن، در بازماندن مسلمانان از کوشش و کار عملی در راستای سازندگی و تجارت و صنعت، در غرق شدن مسلمانان در دین و دنیا را فراموش کردن؛ خلاف آموزه های دین که هم به دین توجه دارد و هم به دنیا و بالاخره در انحطاط عقلی و اخلاقی.

به تاریخ جهان از شروع تمدن تا امروز اگر نگاه شود، دیده خواهد شد که عمده ترین علت انحطاط تمدن ها چیزی غیر از فساد نیست. اول در درون ذهن انسان ها و در درون جامعه متمدن فساد رخنه می کند، فساد که به ضعف انسان ها و ضعف جامعه منتهی می گردد، بعد عامل یا عوامل بیرونی با استفاده از آن ضعف ها به آن تمدن پایان می بخشند.

شکی نیست که عوامل و عوارض طبیعی، مانند شیوع بیماری های واگیر، خشک سالی های پی در پی و کمبود متواتر باران، قحطی، زلزله، قهر خداوند (نظریه تعالیم دینی) و آنگونه که ویل دورانت و سائر مؤرخان و دانشمندان گفته اند، سردی بیش از حد هوا و یخبندان نیز سبب نابودی تمدن ها شده و می شود، اما این علت ها صرف نظر از این که بسیار نادر و استثنائی هستند، هیچ کدام در سقوط تمدن اسلامی طوری که تاریخ اسلام و جهان گواه است، نقشی نداشته اند.

مرگ انسان ها به گذشت زمان و عوارض گوناگون طبیعی تعلق دارد - با اندکی نقش مثبت و منفی و عوامل ارثی و بیولوژیک خود انسان در زود رس و دیر رس بودن آن - اما مرگ تمدن ها، همینطور تکوین و رشد یا به پستی گرائیدن و فروپاشی مطلق آن ها بیشتر به برسامان بودن عقل و به فساد و خلی بر می گردد که در اندیشه و عمل انسان به وجود می آید. غرب امروز این امکانات را دارد که مسلمانان را، آنگونه که گفته می شود، در خدمت خود قرار دهد؛ قبول، اما آیا هزار سال قبل هم غرب چنین امکاناتی را در اختیار داشت؟

بدبختی های مسلمانان از روزی آغاز نشد که غرب نیرومند و ثروتمند شد، بلکه از روزی شروع شد که خود مسلمانان به مرض فقر فکری و فقر فلسفی و عیاشی و تنبلی و توکل افراط گرایانه به نیرو های آسمانی مصاب و مبتلاء شدند و دست از تجسس و تفحص و ساختن و ایجاد کردن کشیدند. بنابراین پیش از آن که انگشت اتهام و ملامت به سوی غرب یا دیگران بلند شود، خصوصاً با توجه به این اصل که هر کس در پی منافع خود است، باید به این فکر کرد که وظیفه مسلمانان در برابر خود شان چه بوده است. مسلمانان چه باید می کردند و چه باید نمی کردند که به این روز دچار نشوند و از آن قوت و سطوت، و از آن شادمانی و سربلندی بی نصیب نگردند؛ مسلمانانی که هم هوش داشتند، هم آشنا به تعقل دینی و تعقل فلسفی - غیر از تعقل فلسفی یونانی - و علم و معرفت بودند؛ مسلمانانی که در مباحث جهان شناسی و خدانشناسی و اندیشه و ادب و فرهنگ و فنون و علوم گوناگون - بعد از غروب تمدن های اولیه در چهار گوشه جهان - سر آمد همه بودند؛ با همه آن آزاد اندیشی و تساهل و آن همه دانشمند و محقق و مؤرخ و فیلسوف و...، و با همه تحقیق و کشف و اختراع و دولت های مقتدر و هنرهای عالی و داشتن حرف و صنایع پیشرفته زمان و ثروت زیاد و رونق تجاری و عوامل مساعد جغرافیایی و وحدت زبانی از مراکش و لیبی گرفته تا سوریه و عراق و قسماً تا ایران و افغانستان و وحدت اعتقادی - ایمانی گسترده چرا دستخوش رکود و واپس نگری و برگشتن به عقب شدند و میدان را برای غرب رها کردند؟

جبر و ریاضیات و فزیک و کیمیا و نجوم که دست مایه ای برای خیلی از اختراعات و اکتشافات غرب است، میراثی بود از مسلمانان که غرب از آن، از طریق کتاب هائی که مسلمانان یا نوشته یا گردآورده بودند، بهره جست، مانند دست آورد های مسلمان در طب و جامعه شناسی و شعر و ادب و... یکی از این اشخاص نامور (بوعلی محمد بن حسن بن هیثم بصری) بود که در طب و ریاضیات و اختر شناسی و فزیک و نورشناسی مقام شامخی داشت.

این هیثم در حدود هزار سال قبل از امروز زندگی می کرد و مسأله نورشناسی را در حدود سه و نیم صد سال پیشتر از دکارت برای اولین بار درجهان همین دانشمند عالی قدر مسلمان مطرح کرد. می گویند یکی از خلفای جهان اسلام وقتی خبر شد او به قلمرو وی داخل شده است مسافتی زیادی را با ملازمان خویش به استقبال ابن هیثم رفت. مرگ تمدن والای مسلمانان از زمانی آغاز یافت که این شیوه ای برخورد با دانشمندان و علماء متروک شد - از زمانی که جای دانشمندان و علمای واقعی را در دربار ها دلقکان و تنگ نظران و افراط گرایان دینی و مداحان و مشاوران ملوث گرفتند.

آقای حسن تقی زاده در "اخذ تمدن خارجی" صفحه ۴۶، انتشارات فردوس نوشته می کند: «بعد از تمدن یونانی تا ظهور تمدن جدید اروپایی در چند قرن اخیر، بزرگترین و عالیترین و پرمایه ترین تمدن های عالم، تمدن اسلامی بین قرن دوم تا هفتم بود که رونق علوم و فنون عقلی در آن... به بالاترین درجه کمال رسید و... اساس تمدن اروپایی هم تا آنجا که به علوم و فنون [مربوط] است به وسیله ترجمه کتب علمی عربی از قرن یازدهم و دوازدهم مسیحی... پیدا شده»

فکر نکنید که آقای تقی زاده یا صد ها مسلمان و شرقی دیگر، چون مسلمان و شرقی بودند و هستند، می خواستند و می خواهند به نفع مسلمانان تبلیغ کنند. تنها مسلمانان به این حقیقت معترف و مدعن نیستند. به برش زیر از کتاب تمدن اسلام و عرب، صفحه ۷۵۱، چاپ چهارم، تألیف آقای گوستاولبون فرانسوی، که نه مسلمان است و نه شرقی در باره ظهور تمدن جدید در غرب توجه کنید: «مسلمانان اروپا را از توحش خارج نمودند: بعضی ها عار دارند که اقرار کنند یک قوم کافر و ملحدی سبب شده اروپای مسیحی از حال توحش و جهالت خارج گردد و لذا آن را مکتوم می دارند. ولی این نظر به درجه ای بی اساس و تأسف آور است که به آسانی می توان آن را رد کرد... نفوذ اخلاقی مسلمانان، آن اقوام وحشی اروپا را که سلطنت روم را زیر و

زیر نمودند، داخل در طریق آدمیت نمود و نیز نفوذ عقلانی آنان، دروازه علوم و فنون و فلسفه را که ما اروپاییها از آن به کلی بی خیر بودیم به روی ما باز کرد و تا ششصد سال، مسلمانان، استاد ما بودند.»

یافتن پاسخ این پرسش که "دلیل این تغییر چیست" در روشنی مطالب فوق چندان هم مشکل نیست: تعصب، خشک اندیشی دینی، نابردباری، سودجویی علمای دین فروش و دنیا پرست - که نظائر آن امروز هم به وفرت دیده می شود - شاهان و امراء و حکمرانان خودپسند و عیاش و تجمل پرست و مسرف، تنها به آسمان چشم دوختن و از دنیا غافل شدن، درحالی که دین اسلام دین دنیا و آخرت است.

در قرن سوم و چهارم و پنجم هجری، مخصوصاً قرن چهارم هجری، که اوج رونق اندیشه ورزی و بردباری اسلام و شکوه مسلمانان بود، گروهی از مسلمانان خواستند با استفاده از علم کلام و تلفیقی از جوهر خرد و تعالیم دین و اندوخته های فلسفه یونانی برای شناخت عقلانی خدا و جهان و انسان به توضیح سه موضوع مهم و اساسی دین که یکی مسأله آفرینش باشد و دیگری مسأله قدرت مطلق خدا و سومی هم مسأله علم مطلق وی، بپردازند. بیشتر از دو قرن این چنین تلاش های فکری ادامه داشت تا این که خشک اندیشان دینی که مورد حمایت شاهان از خود خشک اندیش تر قرار داشتند به مسند دین و قضاء و قدرت دست یافتند و هر چه متفکر و فیلسوف بود با فتواء های رافضی و بدعت گذار و مرتد و کافر مواجه شدند که در نهایت رُخ فکری - فرهنگی و زندگی و تمدن مسلمانان به سوی دیگری سوق یافت.

خانم مانجی در صفحه ۴۳ کتاب یاد شده اش نوشته می کند: «یهودیان اسپانیا که زیرحکومت کاتولیک های متعصب در عذاب بودند، از مسلمانان مراکش خواستند با تصرف شبه جزیره ایبری، آزاد شان سازند. ائتلافی عجیبی پدید آمد: مسلمان ها یهودیان را به دیده بانی گماشتند تا جلوی پیشروی ناگهانی پاپ را بگیرند. در سال ۷۱۱ میلادی، مسلمانان با اطلاعاتی که یهودیان در اختیار شان گذاشتند، اسپانیا را تصرف کردند...»

همین خانم در جای دیگر می نویسد: «به لطف جریان آسان عقاید در این دوران "تلموذ و تفسیر آن از تورات" به مرجع اصلی در زندگی یهودیان بدل شد... همزیستی لذت بخش بود. همچنان که اسلام با تأثیرپذیری از زندگی روشنفکری یهود، عصر طلایی خود را آغاز کرد، یهودیان نیز با الهام از فرهنگ عربی اسلامی، گام های بزرگی به پیش برداشتند... واقعیت این است که صلیبیون کاتولیک اجازه نمی دادند یهودیان و حتی مسیحیان رافضی، به دین خود بمانند. اما مسلمانان این اجازه را می دادند و در نتیجه در جنگ برای تصرف قلمرو دیگران، با کمترین مقاومت از سوی اقلیت های مذهبی روبرو می شدند. از همین رو، برای نمونه، وقتی مسلمانان در سال ۶۳۸ میلادی به اورشلیم حمله بردند و شهر داوود را از چنگ بیزانسی ها - که پرستشگاه های یهودیان را به زباله دان بدل کرده بودند - در آوردند، یهودیان شادمان شدند. مسلمانان پیروز، پرستشگاه های یهود را به سامان آوردند و از خانواده های یهودی دعوت کردند که به اورشلیم باز گردند... چگونه این شرایط باعث سعه صدر با یهودیان و مسیحیان می شد؟ پاسخ به این پرسش، لایه های مختلفی دارد، اما دلیل اساسی این است که مدارا و تساهل بهترین راه برای ساختن و نگهداری امپراتوری اسلام بود... همین مطلب برتری اسلام امپریالیست را بر مسیحیت امپریالیست رقم زد.»

تساهل و مدارا در سرزمین های آن دوران اسلامی به اندازه ای بود که عبدالله شهباز، در جایی از کتاب "زرسالاران یهودی و پارسی؛ استعمار بریتانیا و ایران" نوشته می کند: «به درستی باید گفت پایه های فرهنگ یهود در این عصر و در اندلس اسلامی گذاشته شد؛ همان گونه که الیگارشی زرسالار معاصر یهود نیز، چنانکه خواهیم دید، به طور عمده در این زمان و در اندلس تکوین یافت.»

خلص کلام، همین که پناهگاه های آزادی، و پناهگاه های نواندیشی و نوآوری و تساهل و تحمل و مدارای جهان اسلام، مانند اندلس و بغداد و مصر و دمشق بعد از قرن یازدهم میلادی به تدریج به جایگاه خشک اندیشی و نابردباری و تحمیل عقاید افراطی و تنبلی و خوشگذرانی و عیاشی و اتلاف و تبذیر تبدیل شد؛ ستاره درخشان عصر طلایی اسلام نیز رو به غروب گذاشت. غروبی که دیگر با درد و دریغ تا این دم اثری و خبری از طلوع مجدد آن نیست.

اندلس را موروها، مسلمانان منضبط و متعصب و خشن و خشک و فاقد لطافت و ظرافت موریطانیا و شمال مراکش، اشغال کردند که در نتیجه و در اثر سخت گیری های آن ها بیشتر یهودیان و تعدادی هم از مسیحیان و مسلمانان این کشور را ترک گفتند. ابن رشد، فیلسوف گرانمایه مسلمان، یکی از کسانی بود که اندلس را از ترس موروها ترک گفت. خانم مانجی در جائی از کتابش در مورد موروها نوشته می کند: « حتی غزالی، متفکری در بغداد، که فیلسوفان را به تناقض گوئی [کفر] متهم می کرد، به نظر مراویها زیاد لیبرال بود و مراویها کتاب هایش را پیش چشم همه سوزاندند.»

نمونه هایی از این درشت خوئیها را امروز در وجود طالب و داعش و پیروان حقانی و سائر همسلکان شان در درون و بیرون افغانستان به خوبی مشاهده می کنیم که چگونه به تخریب مراکز تعلیمی و تحصیلی، حتی به تخریب مساجد و سوزاندن کتاب های دینی، از جمله قرآن دست می زنند و چگونه به نام اسلام و خدا و قرآن هزاران انسان، مسلمان و غیرمسلمان را به خاک و خون می کشند و با هر چه نشان از تمدن امروزی دارد دشمنی می نمایند. طالبی که هم دشمن آزادی اندیشه است هم دشمن کتاب و قلم؛ هم دشمن نوآوری و پیشرفت هم دشمن مدارا و تساهل و نرمی و وفاق.

شش سال امارت طالب، که مصدر هیچ کاری در کشور غیر از سرکوب نیروهای روشنفکر و تحصیلکرده و آزادی خواه و دموکرات و منکوب ساختن زن نشد، نمونه روشنی ست از طرز تفکر دین خویان متعصبی که هیچ علاقه ای به رفاه خلق خدا و پیشرفت و ترقی کشور و نیرومندی مسلمانان ندارند. طالبی که نمی داند نیرومندی در جهالت نیست، بلکه در علم و اندوزی و اتحاد و اتفاق ... است.

دلیل بدبختی و افول مسلمانان از آن بلندی های قوت و اعتبار و عزت و احترام تنها و تنها تعصب، سخت گیری غیرلازم، نداشتن آزادی اندیشه، سهل انگاری، خوشباوری، همه چیز را به خدا واگذار شدند، در حالی که خدا می گوید از تو حرکت از من برکت، گریز از تعقل، گریز از واقعیات هستی و نیازهای اصیل انسانی، نداشتن یک چهارچوب فکری - فرهنگی سالم و معقول، چسبیدن تنگ نظرانه و افراطی به قالب های فکری - فرهنگی کهنه و دشمنی با تمدن و فرهنگ بالنده و پویاست.

با این ارزیابی، به نظر من بنیاد همه نارسائیها و معضلات مسلمانان به تفکر و عمل خود آنها بر می گردد، نه به دیگران، زیرا، همان گونه که گفته شد، اگر خلفاء و شاهان و حاکمان سرزمین های اسلامی کماکان قدر اندیشمندی مانند ابن هیثم را می دانستند و به پیشواز آنها می شتافتند و از آنها حمایت می کردند و علم و عالم را تشویق می نمودند و حکم سوزاندن کتابها را صادر نمی کردند و به بهبود دست آورد های مادی - معنوی خویش می پرداختند، مسلمانان به جای این که به خواری بیفتند، بیشتر از پیش به مدارج بلندتری از افتخار و عزت و قوت بالا می رفتند.

ضمناً:

صعب الحصول بودن معانی دقیق قرآن، طوری که برخی از علمای دین می گویند قرآن هفتاد پوست دارد، خود مشکلی است که هزاران مشکل دیگری را خلق نموده است. این نکته به جواب کسانی است که می گویند: "هر عیبی که هست در مسلمانی

ماست." ۲۰۱۷/۰۱/۱۱